

مقایسه اجمالی نگرش اسلام

نسبت به انسان با رویکرد شناخت درمانی^۱

دکتر شهلا آکوچکیان
عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

مکاتب مختلف روان‌شناسی مثل روان‌کاوی، رفتارگرایی، انسان‌گرایی، مکتب شناختی و... تلاش زیادی برای درک انسان و معضلات روان‌شناختی - رفتاری وی نموده و از جنبه‌های گوناگون به انسان و نیازهایش نگریده‌اند. دیدگاه دینی نیز انسان و مسائل او را مورد توجه و امعان نظر قرار داده است. در این تحقیق سعی شده است دیدگاه‌های مکتب شناختی و اندیشه دینی در ارتباط با نقش باورها و عقاید انسان و تأثیر آن بر رفتار و عاطفه وی مقایسه شود.

اندیشمندان مکاتب رایج عموماً تفکر دینی را جزئی از کل اندیشه انسانی می‌دانند و با غفلت از فطرت و اندیشه توحیدی آدمی، دین را صرفاً به عنوان اهرمی کمکی در درمان بیماریهای روانی و ناراحتیهای روحی که گاه می‌توان از آن استفاده کرد، مطرح نموده‌اند. در صورتی که در حوزه معرفت دینی، بستر و زمینه اصلی تفکر و باورهای درست را اندیشه توحیدی و ایمان به خدا تشکیل می‌دهد و زیربنای اصلی باورهای غیر منطقی را ناباوری به تفکر توحیدی می‌داند.

طبق نظر مدل شناختی، زیربنای سیستم باورهای انسانی را عواملی همچون محیط،

۱. این مقاله در سال ۱۳۷۹ در دومین سمینار مشاوره از دیدگاه اسلام ارائه شده است.

شیوه تربیت و نیز خصوصیات شخصی فرد تشکیل می‌دهد و منطقی بودن باورها را جامعه و فرد تعیین می‌کند. ولی در دیدگاه دینی، گستره این باورها از محدوده انسان و روابطش با خود و دیگران به وسعت یک جهان بینی بسط می‌یابد. طبق اندیشه دینی اساس باور منطقی انسان را ایمان به خدا، قیامت و معاد و ایمان به ملائکه (غیب) و کتاب تشکیل می‌دهد و اساس باورهای غیرمنطقی انسان، کفر به خدا و روز قیامت است.

واژه‌های کلیدی: مکتب‌شناختی، دیدگاه اسلامی، باورهای غیر عقلانی، ناهنجاری‌های شخصیتی.

مقدمه

بشر از دیرباز همواره در پی حل مشکلات اساسی خود بوده است. او هرگز از دغدغهٔ معضلات و مسائل گوناگون روان‌شناختی، فردی و اجتماعی آسوده نبوده و هیچ‌گاه نیز جهت حل این معضلات و درمان مسائل و دردهای عظیم انسانی خود از پانایستاده است. از آغاز شکل‌گیری ذهنیت بشری تا امروز مکتب‌ها و مرام‌ها و ایدئولوژی‌های گوناگون، داعیهٔ شناخت، تبیین و حل این معضلات اساسی را داشته‌اند که بایستی فارغ از جهت‌گیری ارزشی، این‌گرایش‌ها و مکتب‌ها شناخته شوند و با مطالعه‌ای تطبیقی و نقدی منصفانه، قابلیت این مکتب‌ها را بررسی کرد.

مکتب‌های روان‌شناسی تاکنون تلاش زیادی برای درک انسان و مسائل عاطفی-رفتاری وی و ارائهٔ روش‌هایی برای حل این مسائل کرده‌اند. این مکاتب از جنبه‌های گوناگون به انسان و نیازهایش نگریسته‌اند و بسته به آنچه از نظر آنان اصالت داشته او و مسائلش را تعبیر و تفسیر کرده‌اند. مثلاً مکتب روانکاوی کلاسیک، حال فعلی

انسان را در گرو گذشته او می‌داند و کیفیت رشد انسان در کودکی و حوادث رخ داده در دوران کودکی فرد را عامل وضعیت و شرایط فعلی او به حساب می‌آورد و اراده او را مقهور آنچه جامعه، محیط و والدین در گذشته برایش رقم زده‌اند می‌داند و عمده‌ترین راه‌حلی که برای مشکلاتش ارائه می‌دهد و ادار کردن فرد به یادآوری و شناخت دوباره تعارضات و مسائل گذشته و بالا بردن سطح تحمل اضطراب و درد ناشی از این آگاهی است. یا رفتارگرایان که شخصیت انسان را مجموعه‌ای از رفتارهای آموخته شده وی تعریف می‌کنند و دیگر به توان عقلانی، ادراکی و شناختی فرد عنایت چندانی ندارند، آنچه را هم که با اندیشه به دست آورده، حاصل یادگیری رفتاری می‌دانند. مکتب شناختی نیز رفتار و عاطفه انسان را براساس ادراکها و شناختها تفسیر می‌کند. طبق نظر مدلهای شناختی، اساس و پایه سیستم باورهای انسان را عواملی همچون محیط فرد و تعامل او با محیط و سبک و شیوه تربیت وی و افراد مؤثر در زندگی او مثل مراقبان، والدین یا مربیان او و خصوصیات شخصیتی اش تشکیل می‌دهد، زیرا انسان از همان ابتدا که چشم به جهان می‌گشاید پیوسته در معرض حوادث و شرایط پیرامون خود است. به تدریج که رشد می‌کند این تعامل گسترده‌تر و با طیفی وسیع‌تر انجام می‌گیرد. حوادث محیطی داده‌های حسی را برای فرد فراهم می‌کند و او به واسطه این داده‌ها به ادراک و شناخت دست می‌یابد.

باورهای فرد جزء پایدار نظام شناختی او است که توسط حادثه‌ها فعال می‌شود و اطلاعات و ادراکات وارد شده به نظام شناختی فرد را دسته‌بندی و رمزگردانی

می‌کند. این نظام باورهای فرد، منطقی است یا غیر منطقی. منطقی بودن باورها را جامعه و اندیشه و عقل خود فرد، تعیین می‌کند.

براساس این باورهای فرد یا طرحواره‌های ذهنی است که طرز برخورد و نگرش شخص به خود، جهان و آینده تعیین می‌شود. اگر این ساختارهای شناختی منطقی و مثبت باشد، گرایش فرد به همه چیز مثبت و امیدوارانه خواهد بود و در صورتی که این ساختارهای شناختی غیر منطقی باشد، نگرش فرد به خود، آینده و دنیای پیرامونش منفی خواهد شد، به گونه‌ای که واقعیت‌های متضاد طوری تعبیر می‌شوند که در چهارچوب دریافتهای از پیش شکل گرفته و جهت‌دار جای بگیرند و این تعبیر جهت‌دار موجب پردازش نادرست اطلاعات و تحریف‌ها و خطاهای شناختی می‌شود.

در این دیدگاه گفته می‌شود انسان با نیازهای متعددی پا به عرصه وجود می‌گذارد و دائم در صدد ارضای آنهاست. تمایل شدیدی به عشق، محبت و احترام، رشد، ترقی و تشفی آرزو دارد و به شدت از ناکامی و بی‌توجهی اجتناب می‌کند.

به طور کلی او با توان زیادی برای خواستن متولد می‌شود. اصرار دارد هر چیزی به بهترین وجه در زندگی او وجود داشته باشد. اگر این خواستها سریع و کامل ارضا نشوند ممکن است دو برداشت متضاد براساس تمایلات ذاتی خود از این حادثه فعال کننده داشته باشد. یکی افکار، عقاید و باورهای منطقی و عقلانی و دیگری افکار، عقاید و باورهای غیر منطقی. وقتی فرد تابع عقاید و باورهای منطقی باشد به عواقب منطقی و سازنده

دست خواهد یافت و دارای شخصیت و رفتار بهنجار و معقولی خواهد بود.

عواقب منطقی منجر به سازگاری مناسب فرد می‌شود. اما هر گاه فرد تابع افکار، عقاید و باورهای غیر منطقی باشد به عواقب غیر معقول و غیر منطقی دچار خواهد شد. در این حالت فرد دچار آشفتگی عاطفی و رفتاری می‌گردد. به طور کلی در این نظریه، رفتار و عواطف انسان تابع باورها و عقاید او فرض می‌شود و پیامدهای رفتاری یا عاطفی تا حد زیادی مستقل از حوادث و وقایع است. یعنی اینکه واکنش‌های عاطفی و رفتاری فرد دقیقاً هماهنگ و متناسب با حادثه و وقایع رخ داده نیست، بلکه متناسب با برداشت و شناخت فرد از حوادث است.

می‌توان گفت نظام باورهای فرد جزء بسیار مهم شخصیت اوست که قادر است بر ابعاد گوناگون شخصیت فرد اثر بگذارد.

از آنجا که در مشاوره و روان‌درمانی، هدف، فرد و رفتار و شیوه برقراری رابطه‌اش با خود و جامعه است، ضرورتاً نیازمند شناخت انسان است و از این روست که همه مکاتب روان‌شناسی براساس یک نظریه شخصیت‌شناسی و انسان‌شناسی ارائه گردیده‌اند و شخصیت انسان را بر مبنای زیستی، اجتماعی یا روانی تعریف کرده‌اند. تعالیم ادیان ابراهیمی و از جمله و به طور خاص دین اسلام نیز بینش و تصویری خاص از این مسائل و دردها و مشکلات و ناهنجاری‌های انسانی - روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دارند و شیوه‌ها و پیشه‌های خاصی را نیز برای حل این معضلات، پیشنهاد می‌کنند که البته و به ناگزیر این تعالیم را ولو فارغ از

نوعی پیش داوری برای دفاع یا نفی مذهب، باید شناخت و نقادی کرد.

-حوزه معرفت و اندیشه دینی، در برخورد با معضلات روان‌شناختی فردی و اجتماعی انسان، مبانی انسان‌شناختی معینی دارد که براساس این مبانی، پایه‌ها و زیربناهای اندیشه‌های غیرمنطقی، ویژگی‌ها و روش‌های برخورد با آنها قابل تحلیل و دریافت است.

فطرت در تعریف دینی، سرشت و ذات انسان و یا صفات و خصلت‌هایی است که از درون انسان، (نه عوامل خارجی) سر برمی‌آورد. به عبارت دیگر فطرت، جریان طبیعی و قانونی نیروهایی است که در انسان به وجود می‌آید. بنابراین برای هر یک از نیروهای غریزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو است (جعفری، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰). نگرش قرآن به دین این است که آن را فطری می‌داند (روم، آیه ۳۰). بنابراین توصیه‌های دینی، تحمیلی بر انسان و بیگانه از او نیست، بلکه پاسخ مثبت به ندای درونی (فطرت) انسان است. این توصیه‌ها عقلانی است و هر آنچه عقلانی باشد انسان ذاتاً برای آن پذیرش دارد.

تفاوت دیگری که در روش‌های درمانی برگرفته از متن دین اسلام با روش‌های دیگر مکاتب روان‌شناختی می‌بینیم این است که این توصیه‌ها چون منطبق با فطرت انسان، یعنی همان عنصر درونی انسان‌هاست، با همه انسان‌ها و در همه شرایط جغرافیایی، اقلیمی و فرهنگی سازگار و برای آنها کارآ، مؤثر و راه‌گشاست.

این حوزه معرفت، انسان را موجودی می‌بیند که با نیازهای متعددی متولد می‌شود و همیشه در پی ارضای

این نیازهاست و ولع زیادی به ارضای آنها دارد (نجم، آیه ۵۳)؛ افزون طلب و زیاده خواه است (تکواثر، آیه ۱)؛ در رسیدن به خواسته هایش عجول و بی طاقت است و اگر به این تمایلات دست پیدا کند، احساس نشاط و شادمانی می کند و از خود بی خود می شود (شوری، آیه ۴۸)؛ و اگر ناکام و محروم شود و نتواند در ارضای خواسته هایش موفق شود از همه کس و همه چیز مأیوس و درمانده و ناامید می گردد (هود، آیه ۹).

قرآن، ارزش ها و ویژگی های انسان را بیان می کند و شاید بزرگترین دلیلی که خداوند متعال الفاضلی را که بیان کننده همه ذات و مختصات انسان است به کار نبرده نامحدود بودن استعدادها و امکانات موجود انسان است. اگر خداوند در قرآن انسان را صاحب قابلیت های مثبت و منفی معرفی می کند. اگر او را امانت دار خدا و مسئول معرفی می کند (احزاب، آیه ۷۲) و او را نماینده خود در روی زمین می داند (ملک، آیه ۳۰) و اگر او را بر همه مخلوقات خود برتری داده است (بقره، آیه ۳۱) و فلسفه آفرینش او را محک زدن او از طریق عمل او بیان می کند (ملک، آیه ۲) و اگر او را ظلوم و کفور و عجول و طماع و حریص و جاهل و عاصی و زیاده طلب نامیده است، اینها همه نشان دهنده قابلیت های انسان و صحه گذاشتن بر قدرت اراده و توانایی انتخاب اوست و اساساً همین قابلیت هاست که ساختار معرفتی انسان را عقلانی و منطقی و یا غیرعقلانی و غیرمنطقی می کند.

مکاتب دیگر تلاش می کنند که انسان دردمند را در برخورد با دنیای پیرامونش به تفکری نو و تغییر باور و ادار کنند تا با نگاهی دیگر، خود و دنیا را ببینند. اینجا

فقط رابطه انسان با خودش و دنیای پیرامونش مطرح است و رابطه‌ای دیگر فرض نمی‌شود. تمام نیروی تغییر و تبدیل و همه انگیزه‌ها از درون خود او جستجو می‌شود. انسان، محور جهان هستی است که خودش است و خودش و هستی پیرامونش.

باید تنها به خود ایمان داشته باشد؛ میزان منطقی بودن و غیر منطقی بودن افکار، عواطف یا رفتار او، نظر خود او و دیگران است و میزان دیگری در نظر نیست، در صورتی که این فرضیه که چیزی بتواند خودش را بسنجد و صحت و سقم خود را معین کند فرضیه غلطی است. برای سنجش هر چیزی میزانی لازم است و تفکری غیر از تفکر دینی چنین میزانی را به دست نمی‌دهد. تنها تفکر دینی است که میزان را به دست می‌دهد و ضرورت وجود آن را بیان می‌کند: *وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ* (حدید، آیه ۲۵)؛ و با آنها (پیامبران) کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

یکی از تفاوت‌های عمده دیدگاه اسلام با دیگر مکاتب همین جاست. در این دیدگاه به انسان و باورهاش در محدوده وسیعتری نگاه می‌شود و گستره این باورها را از حد انسان و روابطش با دیگران و با خودش، به وسعت یک جهان بینی بسط می‌دهد. در این دیدگاه رابطه انسان با خدا بر رابطه او با خود و محیط اشراف دارد و به آنها تعیین می‌بخشد.

طبق اندیشه دینی، اساس باور عقلانی انسان ایمان به خدا، ایمان به معاد و به ملائکه (غیب) و کتاب است. انسان وقتی حاکمیت خدا را بر خود پذیرفت و آخرت را باور داشت، صالح و تلاشگر است و در پی اصلاح رفتار خود و

اصلاح روابطش و اثر گذاری مثبت بر دیگران است. با دیگران به شیوه‌ای مطلوب می‌آمیزد و بعد از آنکه آگاهانه برای رشد و کامل شدن خود کوشید، با نزدیک کردن خود به دیگران با شیوه‌های مناسب و مطلوب، چه با توصیه‌های عملی به موقع و چه با تقسیم امکانات خود با دیگران، در اصلاح مسائل جامعه خود تلاش می‌کند (بقره، آیه ۶۲؛ مائده، آیه ۶۹؛ آل عمران، آیه ۱۱۴؛ توبه، آیه ۱۹؛ نساء، آیه ۳۹).

در این دیدگاه، فرد بایستی هم به خود و اصلاح ساختار ذهنی و رفتاری‌اش اهمیت بدهد و هم به جامعه‌اش. در هر حال این دیدگاه همیشه فرد و جامعه را در کنار هم می‌بیند. نه فقط خودمدار و خودبین می‌پسندد و نه آنکه بیش از حد در دیگران ذوب شود و خود را فراموش کند.

از آنجا که انسان اشتیاق شدیدی به شناخت فلسفه و هدف زندگی دارد، برای نائل شدن به این شناخت، راهی جز آشنایی با خود ندارد، زیرا همان ابزاری که برای درک دنیای پیرامون خود، فلسفه هستی و چرایی خود و رابطه‌هایش لازم است از وجود خودش برمی‌خیزد.

قرآن عمده ابزار شناخت را برای انسان حواس و عقل و دل عنوان می‌کند (نحل، آیه ۷۸) و منابع معرفت را برای انسان، خود انسان، هستی، جامعه و تاریخ معرفی می‌نماید. حذف رابطه انسان با خدا را موجب از خود بیگانگی انسان می‌داند: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** (حشر، آیه ۱۹).

وقتی انسان چنین رابطه‌ای را بفهمد و به چنین بینشی برسد، این بینش مانع بسیاری از انحرافات و اختلالات رفتاری و منشی او می‌گردد؛ چون انسان با درک و شناخت

حدود و اندازه خود دیگر خود را حقیر نمی‌سازد و به راحتی تن به رفتار پست و ناهنجار نمی‌دهد (نهج البلاغه، خطبه ۱۶).

کسی که به ارزش خود پی نمی‌برد و خود را بد و حقیر می‌بیند و احساس بی‌ارزشی کند اعتماد به نفس و توان تکیه به خود را ندارد و احتمال بروز هر نوع انحراف و اختلال رفتاری و ناهنجاری شخصیتی در او افزایش می‌یابد، بالعکس فردی که اعتماد و اتکا به نفس داشته باشد و احساس کفایت کند از این اختلالات رفتاری یا ناهنجاری‌های شخصیتی تا حد قابل ملاحظه‌ای مصون می‌ماند و به میزانی که این احساس ارزشمندی در وجود فرد ریشه دارتر و عمیق‌تر باشد آن فرد بهنجارتر است.

رفتار انسان هر چه آگاهانه‌تر و از سر اختیار و اراده باشد بهتر قابل کنترل و ارزیابی است. اغلب، رفتارهایی که بدون اراده و ناخودآگاه از ما سر می‌زند موجب اشکال در روابط فردی و ناراحتی‌های مامی گردد. این عدم کنترل به دلیل عکس‌العملی بودن آن واکنش رفتاری است.

در روش‌های شناختی هم هدف این است که این فرآیند ناخودآگاه شناخته و کنترل شود، به تعبیری می‌توان گفت، کسی آگاه و عالم است که حدود و اندازه خود را بشناسد و درک کند. اندازه‌ها و حدود در رفتار و روابط اگر شناخته شود و مراعات گردد رفتاری‌های انسان با خود و دنیای پیرامونش به حداقل می‌رسد. در حوزه معرفت دینی، اعتقاد بر این است که رشد انسان و پختگی بیشتر شخصیت او به میزان آگاهی و اراده اوست و این اراده به او آزادی عمل می‌دهد تا امکان سرپیچی از جبر حاکم و فشارهای محیطی و قطع زنجیرهای دور و

تسلسل باطل موجود را بیابد.

انسان هرچه خود آگاه‌تر شده و ناخود آگاهی‌اش کمتر شود، قادر به اعمال اراده و تسلط و آگاهی بیشتر بر رفتار خود و در نتیجه کنترل بیشتر و موفق‌تر آن خواهد بود و رفتارش بهنجارتر خواهد شد.

تحلیلی که از وضعیت روانی انسان می‌شود هرچه عمیق‌تر و دقیق‌تر و انعکاسی از وضعیت تام و تمام روانی او باشد، انحراف‌ها و تحریف‌ها و اختلالاتی که انسان در مسیر زندگی دچار آن می‌شود بهتر تبیین می‌شود. و به خاطر این تبیین واقع‌گرایانه و حقیقی، راهکارها و راه‌حل‌های کارآتری می‌توان توصیه کرد و از آنجا که خالق انسان محیط به ضعف‌ها، توانمندی‌ها و خصوصیات منشی و اجزای روانی اوست با اطمینان خاطر می‌توان پذیرفت که توصیه‌های ارائه شده از سوی خداوند برای حل معضلات بشر توصیه‌هایی کامل و جامع است. یعنی هم جهان‌شمول است و ویژه قشر خاصی از انسانها نیست و هم پاسخگو به همه نیازهای انسان است.

برخی از ویژگی‌های باورهای منطقی در حوزه معرفت دینی

۱. این باورها بر معرفتی کامل و به دور از خطا و مبتنی بر حقیقت هستند و این مهمترین ویژگی باورهای حقانی است. امام علی (ع) در این خصوص می‌فرماید:

«عَلَيْكَ بِلِزُومِ الْيَقِينِ وَ تَجَنُّبِ الشُّكِّ فَلَيْسَ لِلْمَرءِ شَيْءٌ أَهْلَكَ لِدِينِهِ مِنْ غَلْبَةِ الشُّكِّ عَلَى يَقِينِهِ (غررالحکم)».

۲. زیرساز تفکر و باورهای فرد، اعتقاد به توحید است و حیات و مرگ دو محور عمده هستی بشر به سوی خداست

و این ویژگی، جهت دهنده همه افکار و باورها و رفتار انسان خواهد بود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (بقره، آیه ۱۵۶)؛ **وَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.**

۳. باورهای منطقی موجب پویایی و تحول پذیری ذهن و پذیرش تحولات مثبت در جهت رشد انسان می‌شود: **فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** (زمر، آیه ۱۸).

۴. این عقاید، مبتنی بر حداکثر بینش و علم هستند و عقیده‌ای حق قلمداد می‌شود که براساس علم و دانایی و بصیرت استوار باشد: **«إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ»** (وسائل السیعه، ج ۱، ص ۸۸)، چون حق را شناختی هر کار خیری که خواستی انجام ده چه کم و چه زیاد، که کار تو با شناخت حق پذیرفته خواهد شد».

۵. باورهای حقانی (منطقی) به انسان غنا و بی‌نیازی، و سلامت روان و آرامش و رهایی می‌بخشد (بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۷۶).

۶. باورهای منطقی سبب افزایش حزم و مراقبت فرد از خود و منافع فردی خویش می‌شود: **«الْمُوقِنُ أَشَدُّ النَّاسِ حَزْمًا عَلَى نَفْسِهِ»** (غررالحکم).

۷. شناختهای درست موجب تلاش و کوشش انسان می‌شود به‌گونه‌ای که با محیط پیرامون خود منفعل برخورد نمی‌کند، بلکه به صورتی فعال و مشتاق با محیط در می‌آمیزد: **«مَنْ يَسْتَيَقِنُ يَعْمَلْ جَاهِدًا»** (غررالحکم).

۸. باورهای منطقی موجب می‌شود فرد روی امکانات پیرامون و نیازهای خود محاسبه منطقی به عمل آورد و از آسیب حرص زیاد یا یأس و ناکامی محفوظ بماند: **«زُهْدٌ**

الْمَرْءَ فِيمَا يُغْنِي عَلَى قَدَرٍ يَقِينِهِ بِمَا يَبْقَى - كَذِبَ مَنْ أَدْعَى
الْيَقِينَ بِالْبَاقِي وَهُوَ مُوَاصِلٌ لِلْفَانِي» (غررالحکم).

۹. ویژگی دیگر این باورها پیوند خوردن با اصل بقای خداوند و گذرا بودن و فنای هر آنچه غیر از اوست و به این دلیل برخورد با حادثه‌ها برای انسان آسان‌تر و قابل تحمل‌تر خواهد بود: «أَصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْيَقِينِ بِاللَّهِ» (غررالحکم)؛ «الصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلضَّرْرِ، الصَّبْرُ يَهْوَنُ الْفَجِيعَةَ» (غررالحکم)؛ «الصَّبْرُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، الشُّوقُ، الشَّفَقَةُ وَالزَّهَادَةُ وَالتَّرَقُّبُ، فَمَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاعِنَ الشَّهَوَاتِ وَمَنْ أَشْفَقَ عَنِ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا تَهَاوَنَ بِالْمُصِيبَاتِ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ» (رسول الله (ص)، كنز العمال، خطبه ۱۳۸۹).

بعضی از موانع عمده باورهای منطقی

۱. راه تفکر صحیح را نشناختن: «لَا تَعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ
فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ» (غررالحکم).

۲. غفلت و سهل‌انگاری از ابزاری که می‌تواند منجر به تفکر منطقی و حقیقی گردد: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (اعراف، آیه ۱۷۹).

۳. وقتی خواهش‌های نفسانی راهنمای فرد باشد حتی علم انسان به او کمک نمی‌کند بلکه دریافتی وارونه خواهد داشت: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه، آیه ۲۳).

۴. تمسک به سنت‌های باطل رایج و رها نکردن

قالب‌های پیش ساخته ذهن، سبب جلوگیری از شناخت باورهای غلط و شکل‌گیری باورهای درست و منطقی می‌شود:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (مائده، آیه ۱۰۴).

۵. بزرگ جلوه دادن زینت‌های دنیا و امکانات مادی، همه ذهن و روان انسان را به خود مشغول می‌کند: زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (بقره، آیه ۲۱۲).

برخی از ویژگی‌های تفکر غیر منطقی و باورهای غیر عقلانی

۱. این باورها بر اساس تمایلات غریزی و آنی شکل می‌گیرد و اساس عقلانی و درستی ندارد. در چنین شرایطی ابزار درک و فهم فرد از کار می‌افتد و بی‌اعتبار می‌شود: أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (جاثیه، آیه ۲۳).

۲. اساس این باورها به خاطر کمی اطلاعات یا نادرستی آن است: وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ (انعام، آیه ۱۱۹).

۳. ملاک ارزشیابی، درست برگزیده نشده و با این ملاکها در برخورد و ارزیابی حوادث و مسائل کم می‌آورند: وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ (اعراف، آیه ۹ و مؤمنون، آیه ۱۰۳).

۴. در این طرز تفکر پایه و اساس افکار فرد بر خیالپردازی است نه حقیقت موجود:

«وَالْأَمَانِيُّ تَعْمَىٰ أَعْيُنُ الْبَصَائِرِ» (نهج البلاغه، حکمت

(۲۷۵).

۵. این طرز تفکر، جمود فکری و دربند تحجر بودن و جزمی بودن، نداشتن پویایی در اندیشه و فکر و فرار از هرگونه تحول و دگرگونی در باورها و عقاید را به دنبال دارد.

۶. این باورها، اغلب تقلیدی است و نیز تکراری از اندیشه‌های غالب محیط و عناصر مهم زندگی فرد است: **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ - وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ، قَالَ أُولُو جُنُودِكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (زخرف، آیه ۲۲-۲۴؛ مائده، آیه ۷۷؛ شعراء، آیه ۷۴ و ۳۹).**

۷. مهمترین ویژگی این باورها حذف تفکر توحیدی از سیستم اعتقادی و شناختی فرد است و از این روست که در دعوت اسلام نیز اولین دعوت رسول (ص)، ایجاد باورهای توحیدی در مردم است (قُولُوا لِلَّهِ تَفْلِحُوا).

منابع

— قرآن کریم.

— نهج البلاغه، صبحی صالح.

— جعفری، محمدتقی. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جلد ۱، چاپ اول، انتشارات دفتر نشر